

Persian A: literature – Standard level – Paper 1
Persan A : littérature – Niveau moyen – Épreuve 1
Persa A: literatura – Nivel medio – Prueba 1

Friday 8 May 2015 (afternoon)
Vendredi 8 mai 2015 (après-midi)
Viernes 8 de mayo de 2015 (tarde)

1 hour 30 minutes / 1 heure 30 minutes / 1 hora 30 minutos

Instructions to candidates

- Do not open this examination paper until instructed to do so.
- Write a guided literary analysis on one passage only. In your answer you must address both of the guiding questions provided.
- The maximum mark for this examination paper is **[20 marks]**.

Instructions destinées aux candidats

- N'ouvrez pas cette épreuve avant d'y être autorisé(e).
- Rédigez une analyse littéraire dirigée d'un seul des passages. Les deux questions d'orientation fournies doivent être traitées dans votre réponse.
- Le nombre maximum de points pour cette épreuve d'examen est de **[20 points]**.

Instrucciones para los alumnos

- No abra esta prueba hasta que se lo autoricen.
- Escriba un análisis literario guiado sobre un solo pasaje. Debe abordar las dos preguntas de orientación en su respuesta.
- La puntuación máxima para esta prueba de examen es **[20 puntos]**.

یکی از دو متن زیر را بررسی و تفسیر کنید. در جواب شما بهر دو سوال زیر پاسخ بد دهید.

.1

- هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان --- ایوان مدائن را
 آینه‌ی عبرت دان
 یک ره ز لب دجله منزل به مداجن کن --- وز دیده دُوم دجله
 بر خاک مدائن ران
 5 خود دجله چنان گرید صد دجلهء خون گویی --- کز گرمی
 خونابش آتش چگد از مُزگان
 بینی که لب دجله گف چون به دهان آرد --- گوئی ز تُف آهش
 لب آبله زد چندان
 10 از آتش حسرت بین بریان جگر دجله --- خود آب شنیدستی
 کاتش کندش بریان
 بر دجله‌گری نونو وز دیده زکاتش ده --- گرچه لب دریا هست
 از دجله زکات استان
 گر دجله درآموزد باد لب و سوز دل --- نیمی شود افسرده،
 نیمی شود آتش‌دان
 15 تا سلسلهء ایوان بُگسست مدائن را --- در سلسله شد دجله،
 چون سلسله شد پیچان
 گه‌گه به زبان اشک آواز ده ایوان را --- تا بو که به گوش دل
 پاسخ شنوی ز ایوان
 دندانهای هر قصری پندی دهدت نو نو --- پند سر دندان بشنو
 ز بُن دندان
 20 گوید که تو از خاکی، ما خاک توایم اکنون --- گامی دو سه بر
 ما نه و اشکی دو سه هم بفشان
 از نوحهء جُغد ألحق ماییم به درد سر --- از دیده گلابی کن،
 درد سر ما پِنشان
 25 آری چه عجب داری کاندرا چمن گیتی --- جغد است پی بلبل،
 نوحه است پی الحان
 ما بارگه دادیم، این رفت ستم بر ما --- بر قصر ستمکاران تا
 خود چه رسد خذلان
 گوئی که نگون کرده است ایوان فلک‌وش را --- حُکم فَلَکِ
 30 گردان یا حُکم فَلَک‌گردان

(الف) قالب این شعر چیست؟ ویژگی های این قالب را با استفاده از مثالهایی که در این شعر مشاهده میکنید شرح دهید.

(ب) این شعر به چه موضوعی اشاره دارد؟ آنرا تحلیل کنید.

اما راویان اخبار و ناقلان آثار و طوطیان شکرشکن شیرین گفتار و خوشه چینان خرمن سخن دانی و صرافان سر بازار معانی و چابک سواران میدان دانش توسن خوش خرام سخن را بدینگونه به جولان درآورده اند که در شهر مصر سوداگری بود خواجه نعمان نام داشت، صاحب دولت و و ثروت و شصت سال از عمرش گذشته، سرد و گرم روزگار را چشیده و جهان دیده زیرک و عاقل بود، و در علم رمل و اسطرلاب و نجوم سر آمد جهان بود و از ماضی و مستقبل خبر می داد. وقتی از اوقات هوای سفر هندوستان به سرش افتاد در رمل نظر کرد دید اسطرلاب چنان نشان می دهد که اگر به این سفر برود مبلغ خطیری عاید او می شود و سود بساری خواهد کرد، از این خبر خشنود گردید فرمود غلامان بارها بر استران بستند و متاعی که شایسته ی هندوستان بود بار بستند و در ساعت سعد از شهر مصر بیرون آمدتا به کناره ی دریا رسید کشتی طلبید، ناخدا کشتی حاضر کرد و کرایه کشتی را تا هندوستان قرار گذارد و بار و متاع در کشتی نهاد، نزدیک ظهر بود ناخدا شراع کشتی را کشید و بادبان را گشود. باد مراد وزیدن گرفت و کشتی چون تیر شهاب بر روی آب دریا روان شد. خواجه نعمان بر عرشه ی کشتی نشسته بود و سیاحت دریا را می کرد و خوشحال از اینکه در رمل دیده است که از این سفر سودها خواهد کرد و مدت ده شبانه روز کشتی ایشان در روی آب می رفت و روز یازدهم آفتاب به جای ظهر رسیده بود که از برابر سیاهی جزیره ای نمایان شد، خواجه نعمان از ناخدا سوال کرد که این سیاهی کجاست؟ ناخدا عرض کرد که این جزیره ایست در وسط دریا چهار طرفش آبست و بسیار جای باصفایی است و چشمه های آب شیرین خوشگوار دارد و خیلی خوب جایی است، خواجه میل کرد برود در جزیره گردش کند به ناخدا گفت کشتی را ببر آنجا، می خواهم قدری در این جزیره گردش کنم ناخدا عرض کرد به چشم.

شراع کشتی را به طرف جزیره کشید، بعد از دو ساعت رسیدند به کنار، لنگر انداختند، خواجه گفت شما اینجا باشید تا من بروم قدری گردش کنم و از جا برخاست و از کشتی بیرون آمد بنا کرد در جزیره گردش کردن دید عجب جنگل باصفاییست درختان سردسیری و گرم سیری، عرعر و صنوبر و شمشاد و سرو و کاج و فوفل سر به فلک کشیده و پا به کمیخت زمین استوار کرده، سبزه و گل و گیاه و چشمه های آب روان خواجه نعمان جای خوبی را دیده بسیار خشنود شد و حظ کرد و قدری از آب نوشید آهسته آهسته می آمد، ناگاه صدای ناله شنید که یکی با قلب سوخته چنان نالید که آتش بر قلب و جگر خواجه نعمان افتاد، زانویش سست شد نزدیک بود که جان از بدنش بیرون بیاید با هزار مشقت خود را نگاهداری کرد و به اثر ناله روان شد، آهسته آمد از پشت درختان تا نزدیک شد نظر کرد در کنار چشمه درختی بسیار کهن و بزرگ دید.

در سایه ی آن درخت چشم خواجه نعمان بر آفتاب جمال و قد با اعتدال و زلف و خال هیجده ساله دختری افتاد که جایی که آفتاب طلوع می کند تا جای که غروب می کند قرینه اش در تمام دنیا نیست!

(الف) سبک روایت این داستان را بررسی و تحلیل کنید.

(ب) این داستان به چه موضوعاتی اشاره میکند؟ آنها را بررسی کنید.
